

هر دورانی نامی دارد یا لاقلاً در تاریخی که ما در آن بسر می‌بریم به هر دوران نامی می‌دهند. از نگاه غربی که به تاریخ می‌نگریم زمان به سه دوره یونانی و قرون وسطی و جدید تقسیم می‌شود. حتی قرنهای دوره جدید را هم بنام‌هایی نامیده‌اند و چون هرچه از دوران تجدد گذشته بر سرعت تحولات افزوده شده، زمانهای نامگذاری کوتاه‌تر شده و دوره‌های چند ده ساله نیز به مناسبت حوادث و وقایع مهمی که در آن روی داده بنامی نامیده شده است. نام امروز جامعه بشری، جامعه و عصر اطلاعات است اما دیروز نامهای دیگری مثل عصر اتم و جامعه مصرف و . . . هم مصطلح بود. بعضی متفکران نیز که به ادواردو اکوار اعتقاد دارند به موافقت با آموزگاران شرقی، عصر کنونی را عصر کالمی یوگا می‌خوانند بنا بر رأی آنان همه تاریخ فلسفه از سقراط تاکنون عصر کالمی یوگاست. هیچیک از این نامها بی‌وجه نیست اما حقیقی‌ترین نامها را شاعران و متفکران به چیزها و زمانها می‌دهند. درست بگوئیم شاعران و متفکران چیزها را بنام حقیقیشان می‌نامند. هولدرلین زمانه خود را زمانه عسرت نامید. زمانه عسرت، زمانه شکسته شدن و پایان یافتن یک عهد و بسته شدن عهد دیگر یا زمانه غیاب و غیبت حقیقت است. تعبیر زمانه نیست انگار هم گفته شده است اما شایع‌ترین نام که آن را هم شاعران وضع کرده‌اند نام مدرن است. نام پست مدرن هم همه جا ورد زبانهاست اما پست مدرن نام هیچ دورانی نیست بلکه نام یک وضع در دوران مدرن است. عالم تجدد در این وضع به خودآگاهی می‌رسد و در این خودآگاهی است که نام: «عصر اطلاعات» تفسیر و معنی خاص پیدا می‌کند. اکنون وقتی از اطلاعات و اطلاع رسانی سخن گفته می‌شود لحن گویندگان چنانست که گویی تحویل علم به اطلاعات، کمال و فضیلت و نعمتی است که نصیب عصر ما شده است. البته عصر اطلاعات عصر تمامیت یافتن علم و تکنولوژی است. در این عصر و با تحویل علم به اطلاعات علم به قدرت مبدل می‌شود. جهانی شدن هم جلوه‌ای از این حادثه است. این مرحله از تاریخ علم با فرهنگ خاصی که در تکنولوژی اطلاعات پوشیده است ملازمت دارد. تکنولوژی اطلاعات همه جهان را بهم می‌پیوندد و وسائل تکنیک در همه جای جهان پراکنده می‌شود و مردمان به آن وابسته می‌شوند. چیزی که جای انکار ندارد قدرت و عظمت تکنیک عصر ما و تکنولوژی اطلاعات است. اکنون همه آدمیان کم و بیش اشیاء تکنیک را بکار می‌برند و خیال می‌کنند که اینها ملک ایشان و در اختیار آنهاست یعنی می‌پذیرند اینها ربطی به انسانیت انسان ندارد بلکه وسائلی است که همه در هر شرایطی می‌توانند آنها را بکار ببرند یعنی مردمان مستقل از جهانی که در آن بسر می‌برند می‌توانند به اختیار خود هرچه را که در این جهان وجود دارد و پدید می‌آید برگزینند و از آن بهره‌ای که می‌خواهند ببرند و هرچه را که نخواستند واگذارند. دشواری اینست که همه به اطلاعات علمی و تکنولوژی اطلاعات نیاز دارند. هیچ کشوری هم نمی‌تواند خود را بی‌نیاز بداند. نیاز در حد خود عیب نیست و اگر عیب باشد ما با آن به دنیا آمده‌ایم. ما عین نیاز و نیازمندی‌ایم. مهم اینست که تفاوت میان نیاز تاریخی و نیازهای لذاته و طبیعی را بازشناسیم. تلقی رایج و همگانی اینست که همه نیازها به طبیعت بشر باز می‌گردد. آیا آدمی به چیزهایی که دارد نیاز ندارد؟ اگر پرسش به این صورت مطرح شود نمی‌توان به آن پاسخ منفی داد زیرا ما هرچه داریم مصرف می‌کنیم و ظاهراً هرچه را که مصرف می‌کنیم مورد نیاز ماست پس ببینیم داشته‌ها را از کجا آورده‌ایم. آیا آنها را برای برآوردن نیازها ساخته‌ایم یعنی آیا ابتدا نیاز را احساس کرده‌ایم و احساس نیاز انگیزه طلب و فراهم آوردن داشته‌ها شده است؟ در اینکه آدمی ابزار می‌ساخته است و می‌سازد چون و چرا نمی‌کنیم (اینجا کاری به انسان بعنوان حیوان افزار ساز نداریم و مراد این نیست که بگوئیم حقیقت انسان افزار سازی است). حتی اگر دستگاههای تلویزیون و کامپیوتر و . . . را وسیله بخوانند باعتباری تلقیشان را درست باید دانست ولی وسائل همه از یک جنس و سنخ نیستند. وسائل ساده‌ای هست که آدمی هر وقت به آنها نیاز دارد آنها را بکار می‌برد و پس از آنکه نتیجه و مقصود حاصل شد آنها را کنار می‌گذارد. وسائل نشانه نحوه و صورت زندگی آدمیانند و این بدان معنی است که فرهنگ با ساختن و پرداخت وسائل و بکار بردن آنها قوام می‌یابد یا لاقلاً ملازمت دارد. با وسیله سازی بشر در مقابل طبیعت قرار می‌گیرد اما این مقابله همواره و همیشه بیک صورت نبوده است. چنانکه مقابله دوران جدید با تلقی از طبیعت بعنوان ماده تصرف که باید به آن صورت بخشید و تصاحب کرد، واقع شده است و جریان دارد. در تاریخ قدیم وسیله سازی با توجه و نظر به مثالهایی از اشیاء طبیعی صورت می‌گرفت. حتی در آغاز دوره جدید هم وسائل بکلی پیوند از طبیعت نگسیسته بودند اما تکنولوژی جدید هیچ مرجع و مثالی در طبیعت

ندارد. اگر در ساخت اولین اتومبیل ها چیزی شبیه مال بند درشکه روی گلگیر جلو دیده می شد یا اسب واحد نیروی محرکه بود اینها عرضی بوده و دوامی نداشته است. در تمدنهای قدیم چنانکه گفته شد ابزار و وسائل، مظاهر فرهنگ و رفتار و نحوه زندگی بودند اما تکنیک، زندگی و فرهنگ را راه نمی برد زیرا طبیعت و اعتقادات میان وجود آدمیان و ابزاری که می ساختند میانجی بود. در دوره جدید این میانجی برداشته شد. طبیعت را مرده انگاشتند و آن را فاقد معنی و غایت دانستند گویی چیزی بیش از وسیله محض و ماده تصرف نیست. تکنولوژی جدید با طرح تسلط بر طبیعت پدید آمد. از این زمان تکنولوژی بتدریج مختصر مشابهتی که بر اثر سابقه با طبیعت داشت از دست داد بلکه درست در برابر طبیعت قرار گرفت. مردم شناسان در بحث از فرهنگ طبیعت و فرهنگ را در تقابل هم قرار داده اند. در دوره جدید و در جهان متجدد فرهنگ جای خود را به تکنیک داده است. نه اینکه تقابل فرهنگ و طبیعت در این دوران منتفی شده باشد بلکه فرهنگ را دیگر از تکنیک جدا نمی توان کرد. در تمدنهای گذشته ابزار و وسائل تکنیک و کاربرد آنها تمام فرهنگ نبود و تکلیف فرهنگ با آنها معین نمی شد. بخصوص مدرسه و آموزش و ادب اعم از ادب درس و ادب نفس (ادب حق که جای خود دارد) ربطی به نحوه معیشت نداشت اما اکنون همه چیز از علم و ادب و تکنولوژی و قانون و . . . در حدود و حیطه سیاست قرار گرفته و این را نیز قانون تکنیک راه می برد. درست است که ما در فطرت اول خود تکنیک را با اشیاء تکنیک اشتباه می کنیم و این اشیاء را وسایلی می دانیم که در اختیار ما قرار دارند و می توانیم بهر نحو که بخواهیم از آنها استفاده کنیم اما چون به فطرت ثانی یعنی فطرت تفکر می رویم نسبتی دیگر میان خود و تکنیک نمی بینیم. تکنولوژی و تکنیک کنونی چیزی نیست که ما غایت آن را معین کنیم و بهر نحو که بخواهیم آن را بکار بریم بلکه اوست که نه فقط به راه خود می رود بلکه ما را هم با خود می برد. ما هنوز مسئله نسبت نیاز، غایت و وسیله را بدرستی طرح نکرده ایم. گمان شایع اینست که مردمان وقتی نیازی دارند برای رفع آن نیاز یا برای برآوردن آن و رسیدن به مقصود و غایت وسیله ای می سازند یا فراهم می آورند و وسیله چیزی است در خدمت آنان و برای برآوردن نیازهایشان و مگر چنین نیست و مگر وسیله ای را سراغ داریم که برای غایت خاصی ساخته نشده باشد و بکار نرود. می دانیم که نسبت و مسائل و ابزارها یا آدمیان همواره یکسان نبوده است و نیست. این نسبت چندان مؤثر و مهم است که دورانهای تاریخ با آن ممتاز می شود. در اینجا به سخنان بعضی صاحب نظران پست مدرن که در ظاهر پر از غلو و افراط می نماید کاری نداریم اما با این گمان شایع واهی چه کنیم که ما با قدرت و اختیار تام در جهان و در میان اشیاء ایستاده ایم تا آنها را بهر نحو که بخواهیم بکار بریم. آدمی در زمان ما دچار این وهم و گمان است که در هر وقت و هر جا که باشد همه چیز را می تواند وسیله رسیدن به مقاصد خود قرار دهد. متقدمان هرگز چنین تصویری نداشته اند زیرا خود غایت نبوده اند و غایبات را تعیین نمی کرده اند. آنها کم و بیش هماهنگ با نظم طبیعت بسر می برده اند. ارسطو نیز چنان نبوغی داشت که بداند اگر چرخ ها و ماکوها خود می ریشتند و می بافتند نظام بردگی بهم می خورد بعبارت دیگر او درک کرده بود که تولید و مصرف با نظام طبقاتی (مدینه) مناسبت دارد. جهان ارسطو جهان تولید برای مصرف بود یعنی بردگان تولید می کردند تا دیگران بتفاریق مصرف کنند. در آن جهان موجه بود که نیازها را به نیازهای لذاته و لغیره تقسیم کنند. برده به اندازه ای مصرف می کرد که زنده بماند یعنی حاصل سعی و زحمت بردگان اندکی به خودشان و بیشتر به صاحبانشان می رسید اما سهمی هم به زندگی عمومی اختصاص می یافت و صرف ساختن و بنا کردن معابد و میدانها و بازارها می شد. در آن زمان کار، خوار بود و حاصل کار به کسانی می رسید که کار نمی کردند و هرچه را که تولید می شد و می خواستند مصرف می کردند منتهی دامنه خواست آنان وسیع نبود یعنی گرچه بیش از آنچه ضروری بود مصرف می کردند اما درست نیست که همه آنان را به حرص و ولع و شکمبارگی و خوشگذرانی منسوب کنیم. آنان هرچه بودند فرهنگ خاص داشتند و از آن پیروی می کردند. نیازهای لغیره ایشان که با سکونت در خانه های بزرگ و پوشیدن لباسهای فاخر و . . . برآورده می شد جلوه فرهنگی بود که هنوز کاملاً در برابر طبیعت قرار نگرفته بود. تا دوران جدید ارزش، ارزش مصرف بود و شاید بتوان گفت که این وضع تا قرن هیجدهم دوام داشت اما در این زمان و با پدید آمدن اقتصاد سیاسی و علم اقتصاد، ارزش به ارزش مبادله مبدل شد. این دوران، دوران تولید و مبادله کالا و پرورشگاه جامعه مصرفی است. من کاری به تاریخ تولید و مصرف ندارم. آنچه اینجا مورد نظر است نسبت ما با فرهنگ و مصرف و رابطه فرهنگ با مصرف است. گفتیم که پندار غالب و شایع اینست که فرهنگ را ما پدید می آوریم و اگر فرهنگ را پدید می آوریم می توانیم بر همه چیز و منجمله بر مصرف نیز که تابعی از فرهنگ است نظارت داشته باشیم.

اندیشه فرهنگ سازی دیرزمانی نیست که در مباحث بعضی جامعه شناسان عنوان شده و البته خیلی زود در زبان مردم سرالسر روی زمین افتاده است. آنها که اول بار فرهنگ سازی را عنوان کردند به حادثه تاریخی پدید آمدن فرهنگ جدید و برابر قرار دادن آن با همه فرهنگهای دیگر نظر داشتند. آنها با این طرح در چالش غرب برای غلبه بر جهان سهیم شدند. کسانی که خود دانشمند بودند و احیاناً در پژوهش علمی نظر ایزکتیو به مسائل و موارد پژوهش داشتند و پنهان نکردند که برای بسط فرهنگ تجدید می کوشند و حتی کوشش خود را احیاناً با نام و عنوان «ایدئولوژی فرهنگ» پیوند زدند. ایدئولوژی فرهنگ تعبیری رساتر و بهتر از فرهنگ سازی است زیرا اولاً می رساند که بسط تاریخ جدید و متجدد ملازم با تلقی ایدئولوژیک است و هیچ شخص متجددی فرهنگ جدید و متجدد را در عرض فرهنگ های دیگر نمی گذارد و آن را با فرهنگ های دیگر مقایسه نمی کند. توجه کنیم که معنی یا معانی جدید فرهنگ همه برای وصف و تعریف فرهنگ جدید آمده است. اگر یونانیان و رومیان و مسلمانان و لاتینی ها همگی المفاظی را که ما امروز به فرهنگ برمی گردانیم به معنای پرورش و ادب، ادب درس و ادب نفس، تلقی می کردند جامعه شناسان و مردم شناسان فرهنگ را در سایه پیش آمد تجدید و نحوه زندگی متجدد دریافتند و در این دریافت شاعران و نویسندگان نیز احیاناً (تی. اس. الیوت و لوئی آراگون) با آنها هم‌نوا بودند. فرهنگ کنونی دیگر محدود در ادب درس و ادب نفس نیست بلکه همه جا مدرسه و آموزشگاه فرهنگ است و همه مردم شاگردان این مدرسه اند. فرهنگ در زمان ما بسرعت در تغییر است و مردمان باید با تغییرهای سریع هماهنگ شوند و خود را تغییر دهند. فرهنگ زمان ما فهرستی از نیازهاست که با تحول تکنولوژی بوجود می آید و تحول می یابد به این جهت است که همه زندگی ما نیاز شده است و همه خود را نیازمند به چیزهایی می دانیم که نمی دانیم چیستند. چیزهایی که در راهند اما هنوز نیامده اند و نمی شناسیمشان ولی بمحض اینکه آمدند ما به آنها نیاز پیدا می کنیم و خود را با این سودا شاد و سرگرم می داریم که به چه کمال و قدرتی دست یافته ایم و این سودا کاملاً هم بیهوده نیست زیرا تکنیک جدید عین قدرت است. تاریخ تجدید با خواست قدرت بشر آغاز شد و اصول غلبه بر طبیعت و پیشرفت نیز در ظاهر اقتضا می کرد که همه چیز در اختیار بشر قرار گیرد و به کالای مصرف مبدل شود و این امر کم و بیش متحقق شد. اشیاء تکنیک دیگر کالای مصرف بمعنی اقتصادی لفظ نیستند. درست است که اینها در بازار خرید و فروش می شوند و تجارتشان هم پر رونق است اما مردم با این خیال و سودا آنها را می خرند که با فرهنگ تجدید همراه شوند. تلویزیون و وسائل مخابراتی و اطلاع رسانی که بخصوص در دو دهه اخیر همه جهان را پر کرده است بعنوان کالای فرهنگی خرید و فروش می شوند و توقع اینست که نیازهای فرهنگی را برآورند. درست بگویم همه نیازمندیهای لغیره ما نیازهای فرهنگی- تکنیکی است با این قید که دیگر تمیز و تفکیک میان حاجات لذاته و لغیره بسیار دشوار شده است و اگر نیازهایی را نیاز لذاته بدانیم این نیازها در پوششهایی از نیازهای لغیره پوشیده شده اند چنانکه اگر خوراک و پوشاک نیازهای لذاته ما باشد بسیاری از مردم این زمان بجای خوردن غذا و پوشیدن لباس غذای مد می خورد و لباس مد می پوشند. حتی در جاهایی که برای رعایت سنن و احکام دینی لباس خاص طراحی می شود طراحی ها از تأثیر مدخواهی و مد دوستی برکنار نمی ماند. مد دوستی ناشی از ذوق تنوع خواهی و تفنن طلبی نیست. مدهای زندگی کنونی را طراحان مد به مصرف کنندگان پیشنهاد نمی کنند بلکه تکنولوژی فرهنگ کالای فرهنگی- و از جمله مد- تولید می کند. این تکنولوژی سفارش نمی پذیرد بلکه خود به استقلال تولید می کند و هرچه تولید می کند، مصرف می شود. در عصر ما دیگر قانون تولید و مصرف حاکم نیست. نه فقط این قانون از اعتبار افتاده و تمیز میان نیاز لذاته و نیاز لغیره دشوار شده است بلکه مرزهای میان علوم انسانی و اجتماعی در هم ریخته و مسائل این علوم با هم درآمیخته است. در جامعه کنونی دیگر مسائل صرف اقتصادی یا اجتماعی و فرهنگی وجود ندارد بلکه هر مسئله ای به همه این صفات متصف می شود. شئون جامعه کنونی کاملاً در هم تنیده اند چنانکه اگر تا چندی قبل در عالم انتزاع به آسانی می توانستیم سیاست را از اقتصاد و اقتصاد را از فرهنگ جدا کنیم امروز این انتزاع و تفکیک بسیار دشوار شده است و مگر نمی بینیم که کتابهای جامعه شناسی و مردم شناسی و تاریخ و اقتصاد از فلسفه پر شده است. در این وضع اقتصادی که اقتصاد جهانی و اقتصاد توسعه باشد چگونه می تواند نظر از سیاست و آداب و رفتارها و مناسبات اجتماعی بردارد. آثار هایک، اقتصاد دان معتقد به بازار آزاد را ببینید. او هم که چندان به جهانی شدن و اقتصاد توسعه نمی اندیشد از فلسفه و جامعه شناسی و حقوق دل بر نمی دارد. راستی چه شده است که فوکو فلسفه را شبیه تاریخ یا بصورت تاریخ می نویسد و بسیاری فیلسوفانی که نوشته هایشان به ادبیات می ماند. مؤسسان حوزه فرانکفورت اول

جامعه شناس بودند بعد که دیدند فیلسوفند نام مؤسسه خود را مناسب با این درک و دریافت تغییر دادند و فلسفه را به آن نام افزودند. این سیر بسوی همسانی و یکپارچگی چنانست که گویی جهان دارد به وضع امت واحده اوائل باز می گردد که در آن هر چیز همه چیز است با این تفاوت که این بار بجای طبیعت، تکنولوژی اطلاعات ضامن وحدت می شود.

فرهنگ و فناوری اطلاعات تعبیر مبهمی است. فناوری اطلاعات شاید قابل تعریف دقیق نباشد اما بر سر معنی و مفهوم و مصداق آن کم و بیش توافق داریم. چنانکه در مورد فرهنگ هم مد و رسم شده است که می گویند فرهنگ بیش از 500 تعریف دارد و اهل نظر در مورد آن اختلاف دارند و هر کسی چیزی از فرهنگ می گوید و اظهار امیدواری می شود که در این مورد توافقی حاصل شود و البته این امید و آرزو در مورد فرهنگ هیچ وقت برآورده نمی شود و توافق و تفاهم بدست نمی آید یعنی فرهنگ چیزی نیست که بشود آن را در یک تعریف گنجانند و با تعریف آن را معرفی کرد. این امر تقریباً به نظر محال می رسد. محال به معنی فلسفی اش عرض می کنم یعنی این تمنا، تمنای محال و بی وجهی است که بخواهیم امری را که فراگیر است و بر ما احاطه دارد تعریف کنیم.

تعریف همواره تعریف چیزی است که ما می توانیم بر آن احاطه پیدا کنیم. تعریف در محیط و قلمرو فهم و درک ماست. اگر چیزی خارج از درک و فهم ما باشد قابل تعریف نیست. ما نمی توانیم بگویم خدا چیست و کیست. معانی خوب و زیبا هم به بیان منطقی در نمی آید زیرا مشهورتر از خوب و متداول تر از آن هیچ چیزی نیست. همه هم خیال می کنیم که خوب را بخوبی می شناسیم و می دانیم که چیست ولی وقتی می پرسیم این بدیهی روشن و معلوم چیست بیان آن مشکل می شود. ما نمی دانیم چگونه باید خوب را تعریف کنیم اما در مورد فرهنگ و تکنولوژی اطلاعات من اطمینان دارم سخنرانان محترمی که اینجا سخن خواهند گفت هر کدام معنی خاصی از فرهنگ در نظر دارند و بر پایه آن معنی خاص سخن خود را ایراد خواهند کرد. آقای مهندس جهانگرد به روشنی بیان کردند که تکنولوژی اطلاعات فرهنگی خاص دارد. اینجا مطلب فرهنگ قدری روشن است. قبلاً هم اشاره کرده بودند به اینکه تکنولوژی اطلاعات را که ما نساختیم و وقتی خواستیم آن را بگیریم گرفتن آن با موانع و بهانه گیری هایی مواجه شد. ایشان توضیح دادند اما به اشاره بیان کردند که این مقاومت ها و نفی ها و ایستادگی ها قدری هم جنبه سیاسی داشته است. شاید هم بهتر باشد بگویم که بیشتر جنبه سیاسی داشته است اما بدون فرهنگ هیچ چیز نمی توان گفت. همان مخالفتها و بهانه گیریها هم نشانه این بود که آمادگی و تهیو برای قبول تکنولوژی اطلاعات نبوده است چنانکه ما اینجا اول کامپیوتر خریدیم بعد فکر کردیم که چگونه باید از آن استفاده کنیم و چه فوایدی از آن عاید می شود. در ابتدا به عنوان چرتکه در بانک ها از آن استفاده کردیم بعد به تدریج قدری آموختیم که چه بهره هایی می توانیم از آن ببریم.

وقتی گفته می شود که تکنولوژی فرهنگ خاص خود دارد مراد اینست که یک نوع آمادگی برای قبول و برخورداری از تکنولوژی لازم است. در کشورهای توسعه نیافته یا بهتر است بگویم در کشورهای در حال توسعه با تکنولوژی اطلاعات دارند به سمت توسعه می روند و عجب نیست که این توسعه بنحو نامتعادل و خطرناک صورت می گیرد و شاید کار در مواضع و مواقعی به فاجعه بکشد اما بهرحال تکنولوژی اطلاعات بسرعت در حال بسط است و این بسط همه جهان را بدون اینکه مجاللی برای تأمل بگذارد رو به نوعی توسعه می برد. این توسعه را می توان دوپینگ تکنیکی خواند. پس یک معنی این است که تکنولوژی اطلاعات مستقل از فرهنگ نیست و باید مسبوق به یک فرهنگ یا ملازم با آن باشد. تکنولوژی اطلاعات اقتضای فرهنگی خاص دارد و کم و بیش معلوم است که این فرهنگ چیست. این فرهنگ، فرهنگ مصرف اشیاء تکنیکی است هرچند که برای جهان توسعه نیافته این فرهنگ در همه جا بیک

اندازه گسترده نباشد اما می تواند و باید گسترش یابد.

هم اکنون هم این فرهنگ عنصر اساسی در فرهنگ عمومی همه جامعه هاست. وقتی از فرهنگ و تکنولوژی فناوری اطلاعات بحث می شود شاید بگویند این فرهنگ، فرهنگ اقوام جهان را ناپود می کند. در فلسفه، بخصوص در فلسفه معاصر بعضی صاحب نظران که کم و بیش در ایران هم شناخته شده اند، معتقدند که سنت ها به توسعه تکنولوژی و علم روی خوش نشان نمی دهند. مثلاً گنون منشاء علم و تکنولوژی جدید را شیطان می دانست. بنظر او علم و تکنولوژی جدید ما را از معارف حقیقی دور می کند. گروه دیگری هستند که فکر می کنند یا می پندارند که فرهنگ و تکنولوژی دو امر جوهری مستقل و متباینند یعنی فرهنگ یک امر ثابت است. تکنولوژی هم جای خود دارد و این هر دو حق است و هر دو را می توان مالک شد و در صورتی که لازم باشد باید بین این دو هماهنگی پدید آورد. این رأی بهمان نسبت که شیوع دارد نیندیشیده و ظاهر بینانه است.

یک رأی دیگر اینست که فرهنگ هیچ کشور و قومی با علم و تکنولوژی منافات ندارد. بر وفق این رأی بحث میان نسبت میان تکنولوژی و فرهنگ منتفی می شود. تکنوکراسی با این رأی مناسبت دارد که در حقیقت رأی مطاع در همه جهان و بخصوص در جهان توسعه نیافته است. در این وضع تکنیک بر فرهنگ مقدم شده است. علاوه بر سه نظری که عرض شد می توان نظر چهارمی را هم فرض کرد و آن این است که فرهنگ و فلسفه و تفکر با تکنولوژی ارتباط مستقیم ندارند یعنی نه این با آن میزان می شود و نه آن از این می زاید اما هر دو در باطن بهم پیوسته اند و وجود اولی شرط وجود و قوام دومی است. در پنجاه شصت سال اخیر ما به انحاء و صور گوناگون گرفتار این بحث بودیم که نظر و عمل چه ارتباطی با هم دارند. حرفهای زیادی هم در این زمینه زده شده که از آنها خرمی از سوء تفاهم به وجود آمده است. یکی از سوء تفاهم ها نالشی از این بوده است که ربط و ارتباط امور را به ربط و نسبت منطقی تحویل کرد یعنی وقتی میان چیزها نسبت منطقی ندیدند ربط و نسبت را منکر شدند گویی نسبت و نسبت ها منحصر به نسبت منطقی است مثلاً گفتند فلسفه و تکنیک ارتباط منطقی با هم ندارند. پیداست که با آموختن فلسفه، تکنولوژی پدید نمی آید و درس ها و یا مسائل فلسفه و تکنیک چندان از هم دورند که تصور نسبت میان آنها محال می نماید اما بحث این است که آیا برای بودن تکنولوژی و نظم تکنیک و حفظ آن شرایط فکری و تفکر خاصی لازم است یا کافی است که برویم تکنولوژی بیاموزیم و اطلاعات آن را خریداری کنیم. مطلب این است که تفکر اولاً حدود امکانات علم و عمل را معین می کند و ثانیاً به آدمی سکون و طمأنینه و اعتماد به نفس و عقل خاص می بخشد و راه نشان می دهد و می آموزد که چگونه چیزها در جای خودشان قرار می گیرند و می توانند در جای خودشان به کار بروند. این هم نظری است که در آن بنحوی نسبت میان فرهنگ و تکنولوژی اطلاعات بیان شده است اما اکنون که ما وارد در عصر تکنولوژی اطلاعات شده ایم یک نگاه دیگری هم می توانیم به این امر بکنیم. آنچه گفته شد بجای خود قابل تأمل است اما می توانیم بررسی کنیم که میان تفکر و تکنولوژی اطلاعات و آینده بشر چه مناسبتی وجود دارد و اگر اولی حذف شود تکنولوژی اطلاعات چگونه آینده بشر را رقم خواهد زد؟ سه پاسخ زودتر به ذهن متبادر می شود. پاسخ مشهور و شایع پاسخ متخصصان است. آنها خوشبینانه می گویند تکنولوژی اطلاعات مرحله کمال علم و فرهنگ بشر است و آینده خوبی برای بشر رقم خواهد زد و اگر تهدیدهایی هم باشد این تهدیدها را باید به فرصت تبدیل کرد. اگر بگویند که چگونه می شود تهدیدها را به فرصت تبدیل کرد و مثال هایی بزنند و راهنمایی ها و راهگشایی هایی بکنند که چگونه و در چه مواردی تهدید به فرصت تبدیل شده است و می شود، سخنشان سخن خوب و موجهی خواهد بود و آدمیان نیز بدون زحمت و دشواری به فواید بزرگ دست پیدا می کنند. تهدیدها کم و بیش معلوم است که چیست اما فرصت ها حتی در وهم و خیال متعین نشده است. در مورد این فرصت ها نه فقط اهل نظر سخن ها دارند بلکه کسانی از میان کارشناسان هم به مشکلات توجه کرده اند. پژوهشهایی مثلاً در دانشگاه استنفورد شده و به این نتیجه رسیده اند که تکنولوژی اطلاعات آدمیان را به

تنهایی و انزوا می کشاند و به افسردگی مبتلا می کند. بعضی هم نتیجه پژوهش را تعدیل کرده و گفته اند که نه، این تکنولوژی مردم را به افسردگی مبتلا نمی کند ولی در اینکه مردمان را به انزوا می برد حرفی نیست. آقای مهندس جهانگرد به نکته مهمی اشاره کردند و شاید به حکم تواضع از آن گذشتند و آن این است که تکنولوژی اطلاعات در خطی افتاده که تن را از ما می گیرد. ما به تصاویر تبدیل می شویم و با تصاویر سر و کار پیدا می کنیم. ما با علم مجازی (من نمی دانم که آیا درست است که لفظ Virtual را مجازی ترجمه کنیم؟ فعلاً ترجمه رایج آن مجازی است. نمی دانم بهترین ترجمه آن چیست) وارد عالم مجازی می شویم. آیا تکنیک و متافیزیک بهم رسیده اند؟ یا قدرت علمی- تکنیکی بشر بدی رسیده است که با وهم خود هر تصرفی که بخواهد در ماده به عمل می آورد. این حادثه هرچه باشد، حادثه عجیبی است. آیا سخنی که از افلاطون تا نیچه بسط یافته است دارد تکرار می شود؟ افلاطون می گفت از تن رها می شویم و به عالم مثال سفر می کنیم. آنجا عالم عقل است. عالم دیدار آنجاست. بنظر افلاطون تن زندان نفس و عقل است و بشری که سقوط کرده و در ماده و تن گرفتار شده است باید به عالم جان پرواز کند اما وقتی به نیچه می رسیم او خوار دارندگان تن را ملامت می کند و نگاه داشت تن را تذکر می دهد. بیک اعتبار می توان گفت که نیچه موجب شده است که اخلاف او در قرن بیستم «تن» را بعنوان یک مسئله فلسفه کشف کنند. باعتبار دیگر هم می توان گفت که شاید او از دور می دانسته است که مدرنیته و تکنولوژی مدرن تن را نه از راهی که افلاطون آن را نفی کرد بلکه با تحویل آن به سلسله ای از روابط موهوم دور خواهد انداخت. البته هنوز در فلسفه معاصر مسئله تن و جان، بخصوص بعد از مریلوپونتی فرانسوی که او دوباره بحث تن را مطرح کرد، یکی از مسائل بسیار مهم شده است. من از فمینیسم و مسائلی که اخیراً در قلمرو آن مطرح شده است حرفی نمی زنم. اشاره کردم که بعضی فیلسوفان در بحث از اینترنت مسئله تن و جان و روان را به نحوی مطرح کرده اند. البته ما هنوز راجع به تکنولوژی اطلاعات جز آنچه شورای عالی اطلاع رسانی کرده است کاری نکرده ایم و نمی دانیم که با ما چه خواهد کرد و ما با آن چه می توانیم بکنیم. من هم شاید در این مورد زیاده روی می کنم ولی بهرحال باید مسئله تکنولوژی اطلاعات و سر و کار با آن را مطرح کرد و درباره آن اندیشید. بحث در معنی اخلاقی ترک تن نیست. افلاطون می خواست اصالت عالم عقل را اثبات کند. نیچه می دید که جهان علم و تکنیک چندان انتزاعی می شود که جان را خوار می دارد و تن را در عین تن پروری فراموش می کند. این فراموشی در تکنولوژی اطلاعات صورت صریح پیدا می کند.

گویی ما شروع کرده ایم که دوباره تن را نفی کنیم و به عالم مجازی برویم. عالم عقل افلاطون سایه ای داشت و دنیای ما سایه آن عالم بود گویی ما در مغاره ای هستیم که سایه های عالم حقایق روی دیوار آن نمایان می شود و این سایه ها در نظر ما واقعیت و موجود جلوه می کند. ما مثل کسانی هستیم که در سینما نشسته ایم و فیلم می بینیم. عالم ما عالم تصویرهاست. اصل تصویرها کجاست؟ اصل تصویرها در عالم بالا یعنی در عالم ایده و در عالم مثال است اما اکنون که به عالم مجاز و مجازی می رویم در قیاس با طرح افلاطونی جریان معکوس شده است. این بار ما هستیم که عالم تصاویر را می سازیم. این ما هستیم که از روی هیچ و بدون هیچ مثالی و با صرفنظر از موجودیت عالم، تصویرها می سازیم و خود را در پناه آن رها می کنیم. ما اکنون سایه عالم مثال نیستیم بلکه عالم تصاویر ساخته و پرداخته ماست. افلاطون می گفت ما که در زمین زندگی می کنیم ساخته و پرداخته عالم مثالیم. الان قضیه برعکس شده است. ما، مایی که هیچ کس نیست، مایی که هیچ تعینی ندارد هم سلطان و هم رعیت جهان مجازی است. این تصویرها به کدام شأن از زندگی ما پاسخ می دهند؟ این عالم مجازی با وجود و زندگی ما چه نسبتی دارد؟ این تصاویر همه زندگی ما یا جزء غالب زندگی ما شده است. ما اگر یک ساخت وجودی داشتیم و صرف گذران زندگی بودیم اصلاً به اینجایها نمی رسیدیم و در این بحث ها وارد نمی شدیم. اینها هم برای ما مشکل ایجاد نمی کرد ولی ما چیزی بیش از این هستیم. وقتی بحث از تکنولوژی می شود حتی وقتی صحبت از علم می شود همه به فایده نظر داریم و در حد خود این معنا درست است زیرا که بشر در گذران زندگی نمی تواند از فایده فارغ باشد و به فایده نیندیشد. بشر به بهبود زندگی می اندیشد و اندیشه بهبود زندگی را نمی توان نفی کرد اما آیا بشر محدود در همین اندیشه است؟ اگر بشر سودای سود و زیان دارد باید استعداد تمییز و تشخیص مصلحت و مضرت و سود و زیان

را هم داشته باشد. هیچ موجودی غیر از انسان از سود و زیان حرف نمی زند و حساب سود و زیان نمی کند. می گویند حیوانات هم سودمند و مضر را تشخیص می دهند. آنها در بعضی موارد که با شیء مفید یا مضر مواجه شوند، مفید بودن یا مضر بودن را در می یابند یعنی آنها وقت دقت ندارند بلکه هر جا در موقع و وضعی که هستند با درک بی واسطه سود و زیان را تشخیص می دهند. این انسان است که آینده بین و مصلحت اندیش است. فرشتگان و حیوانات مصلحت بینی و مصلحت اندیشی ندارند. انسان هم با مصلحت اندیشی انسان نشده و به فرهنگ دست نیافته است. انسان چون تفکر و فرهنگ دارد معاش خود را سامان می دهد و البته نظم معیشت و معاملات هر زمانی و هر دورانی شکلی و صورتی داشته که آن شکل و صورت جلوه فرهنگ و تفکر بوده است. در دوره جدید هم فرهنگ و تفکری که در ظاهر با تکنیک هیچ ارتباطی ندارد تکنیک و جهان تکنیکی را پدید آورده یا زمینه پیدایش این جهان شده است. فلسفه و تفکر جدید و از جمله آنها فلسفه کانت تکنولوژی نیست اما علم و مدیریت و سیاستی که بر اثر آن بوجود آمده تکنیک است. البته تکنیک را با ابزار و اشیاء تکنیک اشتباه نباید کرد. مدیریت و علم و سیاست و حتی شئونی از فرهنگ هم به ذات تکنیک تعلق دارند. تکنیک امری وراء ابزار تکنیک است. ابزار را ما بکار می بریم اما تکنیک در اختیار ما نیست. البته ابزار هم یکسره در اختیار ما قرار ندارند ولی ظاهر اینست که آنها ملک و داشته ما هستند و می توانیم آنها را بخریم و بفروشیم و بکار ببریم. اگر اشیاء تکنیک ملک ما هستند تکنیک ملک ما نیست. تکنیک کار خود را انجام می دهد و به راه خود می رود و در زمان گردش چرخ زندگی به گردش آن وابسته شده است. نکته ای که در مورد تفکر و تکنیک گفتم ما را از بحث اصلی جدا و دور کرد.

می گفتم که یکی از حوادث مهم در تاریخ جدید ورود به عالم مجازی و جدا شدن و قطع ارتباط با تن و تنهایی است. شاید عجیب بنمایند که در عالم تکنیک و تصرف در ماده بگویند بشر از تن جدا مانده است. این معنی را به دشواری می توان توضیح داد. اجمالاً می گویم که آدمی سه شأن و ساحت دارد و در هر دوره ای از تاریخ یکی از این ساحت ها غالب می شود. سه ساحت عبارتند از ساحت معاش و ادب دنیا، ساحت ادب دین و ساحت ادب حق یا ساحت های شریعت و طریقت و حقیقت یا علم و فلسفه و معرفت قلبی و . . . یعنی آدمی علاوه بر ساحت معاش که ساحت زندگی هر روزی و سودای سود و زیان و مصلحت و مضر است، ساحت های دیگری نیز دارد. در شرایطی ما می توانیم و باید فارغ از مصلحت بینی و فارغ از سودای سود و زیان حکم کنیم. کانت این معنی را در اخلاق و حتی در هنر قاعده و اصل قرار داد. بنظر او ما موجودی هستیم اخلاقی که فارغ از سود و زیان تکلیف اخلاقی را در می یابیم. اگر در فعل خود سود و زیان را در نظر آوریم اخلاقی نیستیم. اخلاق ورای سود و زیان و مصلحت بینی است. این نظر کانت است و کانت فیلسوفی است که بنیانگذار تمدن جدید و آموزگار مدرنیته است. او راهگشاست و اگر تعلیمات او نبود ما نمی دانیم تاریخ غربی چه سیری پیدا می کرد. نمی گویم کانت بر حسب اتفاق به وجود آمده است. او در تاریخ غربی مقامی دارد که می توان گفت اگر تعلیماتش نبود شاید هیچ یک از سازمان ها و نهادهای فعلی جهان جدید نمی توانست وجود داشته باشد. ره آموزی فلسفه در کار علم و تکنیک و سیاست در نظر من امر روشن و بدیهی است. آینده بشر در خریداری و بدست آوردن تکنولوژی و مصرف اشیاء تکنیک خلاصه نمی شود بلکه بشر چون تفکر دارد صاحب تکنولوژی شده است. چنانکه گفته شد بشر یک ساحت دیگری هم دارد که وراء اخلاق است و از اخلاق هم بالاتر است و آن ساحت، اخلاق و اخلاقی بودن بشر را ممکن می کند و آن، ساحت حق بینی است. آنجا ساحت تفکر و ساحت فراغ است. اینجا اگر وارد این مبحث شوم موجب تصدیق بیشتر می شوم. این مقدمه را گفتم تا مقدماتی برای اثبات این معنی پیدا کنم که چگونه در دوران غلبه ساحت معاش و مصلحت از تنهایی آدمی و جدا شدن او از تن سخن می گوئیم. همه می پذیریم که در عصر تکنولوژی اطلاعات بسر می بریم. من نمی توانم به عنوان دانشجوی فلسفه خوشحال باشم که علم به اطلاعات تبدیل شده است. توجه کنیم که با این تحول ارزشها در هم می ریزد و مهم و غیر مهم از بین می رود. اطلاعات کالاست. اطلاعات را می توان خریداری کرد. با نظر در وضع خرید و فروش اطلاعات می توان دریافت که اطلاعات به سمت قدرت میل کند. در جایی که امکانات و شرایط پژوهش وجود دارد تکنولوژی هم هست و البته بهتر می توان از اطلاعات استفاده کرد و شاید مردمی هم نتوانند به

درستی از این اطلاعات استفاده کنند. بهر حال این حادثه مبارکی نیست که علم به اطلاعات مبدل شده است. درست است که در این شرایط بسیاری از کارها و مخصوصاً بهره برداری ها و برخورداری ها آسان شده است. اکنون اینکه بعضی فیلسوفان از صد سال پیش می گفتند تکنیک علم است و علم تکنیک است با تبدیل علم به اطلاعات در عمل هم ثابت شده است ولی ما اکنون در سودای اثبات مدعیات خود نیستیم. در شرایط کنونی باید در اندیشه تاریخ و آینده بشر بود. در این بحیوچه ای که ما هستیم اگر بدانیم و تذکر داشته باشیم که بشر موجودی نیست که بتواند منحل در فناوری شود می توانیم از این فناوری بهره برداری کنیم. فناوری اطلاعات و بطور کلی تکنیک و تکنولوژی در حیات بشر به مرحله ای از بسط رسیده است که بدون توجه به مقدمات فلسفی نیز می توانیم تصدیق کنیم که تکنیک در اختیار ما و مال ما نیست. اگر حقیقتاً به این معنی و به نسبت خود با تکنیک تذکر پیدا کنیم این تذکر می تواند ما را نجات دهد و قادر کند که با تکنولوژی، به نحوی کنار آئیم. اگر می پنداریم که ما زمام تکنولوژی را در دست داریم و آن را به هر راهی که بخواهیم می توانیم ببریم بدانیم که تکنولوژی زمامش را به دست ما، مای فارغ از تفکر و تأمل نمی دهد بلکه تکنیک به راه خود می رود و ما را بیشتر در این پندار فرو می برد که ما همه کاره هستیم، ما همه چیز دانیم. تکنولوژی مال ماست. این پندار غالب و شایع که تکنیک مال ماست و ما اختیار داریم و می توانیم هر استفاده ای از آن بکنیم و مطلوب ترین استفاده ها را از آن می کنیم و از شرور و مفاسد آن پرهیز می کنیم و اجازه نمی دهیم که در راه بد به کار برود، از آثار و جلوه های مکرر تاریخ و غفلت از غلبه تکنیک است. این وضع در صورتی می تواند دوام یابد که ما تذکر به شأن و مقام انسانی و حقیقت خود داشته باشیم.

در وضع غفلت، آدمی همه چیز را به تکنیک سپرده است. تکنولوژی دیزیتال یکسره عدد و محاسبه است. در این عالم هرچه هست مجاز است. مجازی که مللک و میزان و حتی منشاء انتزاع در جایی ندارد. دیروز آدمی با طرح ریاضی به جهان صورت مناسب یا نامناسب می داد. اکنون زمان، زمان غلبه و صورت دادن به جهان نیست. اگر دیروز ریاضیات و طرح فیزیک ریاضی بصورت تکنولوژی در می آمد اکنون این تکنولوژی است که صورت وهمی و مجازی پیدا می کند و ما نیز در این صورت شریک می شویم. دیروز تن با داشتن اشیاء تکنیک و مصرف آنها متمتع می شد. اکنون تن در برابر یک صفحه کوچک از یاد رفته است و همه چیز در یک عالم مجازی جستجو می شود. تن و جان هر دو در عالم مجازی معلّق است. آدمی که پیش از این به زمین و آسمان تعلق داشت اکنون در عالم مجازی مقام کرده است یا می پندارد که می تواند مقام کند. بدی و سرگرمی و عشق و امید و کسب و کار او همه در عالم مجازی صورت می گیرد. تکلیف درست و نادرست و عهد و وفای او هم در این عالم معین می شود. در خوب بودن یا بد بودن این عالم بحث نمی کنیم اما ساده لوحی است که آن را کمال همه عوالم و بهترین آنها بدانیم. قبلاً اشاره شد که کسانی این عالم را با عالم افلاطون که در آن تن را در قبال عالم مثالی به چیزی نمی گیرند قیاس کرده اند. درست است که تن در عالم مجازی فراموش می شود اما این عالم، عالم مقعول افلاطونی نیست بلکه می توان آن را صورت نهایی جهان دکارتی دانست. دکارت تن و روان را دو جوهر متباین دانست و بنای عالم بشری را بر خودآگاهی که خود آگاهی روان است قرار داد. در طرح دکارتی عالم هم تن و ماده اهمیتی بیش از آنچه در عالم افلاطونی داشت، ندارد. تفاوت اینست که عالم عقل و روان دکارت شباهت به عالم وسطای افلاطونی یعنی عالم ریاضیات دارد. عالم علم و خودآگاهی دکارتی اگر از ابتدا عالم مجازی نبوده است استعداد تبدیل به چنین عالمی را داشته است چنانکه می توان گفت نیچه در حقیقت در برابر دکارت از تن و حقوق آن دفاع کرده است. با پیش آمد عالم دکارتی و اصلت یافتن خودآگاهی در زندگی بشر است که صرافت طبع و طبیعی زیستن تحت المشاع طرحهای علمی تکنیکی می شود. صرافت طبع را با غفلت اشتباه نکنیم چنانکه عالم طراحی شده علمی تکنیکی جهان روزمرگی فرد منتشر است نه جهان تذکر و بیداری. توضیح مطلب اینست که آدمی دو نسبت با موجودات دارد یا موجودات برای آدمی دو نحوه وجود دارند. در نسبت اول آدمی بصرافت طبع یا موجودات بسر می برد اما در نسبت دوم موجودات در برابر او قرار می گیرند و بصورت مسئله در می آیند. پیداست که همیشه و همواره این هر دو نسبت بوده است اما در جهان دکارتی که جهان جدید صورت بسط یافته آنست، طبع بشر نیز تابع خودآگاهی می شود. در این عالم غفلت و



مشغولیت ممکن است به نهایت برسد و مردمان دیگر وقتی برای خلوت کردن با خویش و غمخواری خویشتن نداشته باشند و البته این وضع یا صرافت طبع تفاوت دارد. در اینجا مجال توضیح این نکته دشوار نیست. مختصر اینکه وقتی خودآگاهی بصورت جهان اطلاعات مجازی در می آید آدمی از وجود و تن خود و از زندگی طبیعی رها می شود و یکسره به عالم وهم و مجاز می پیوندد. اگر فرهنگ فضایی است که بشر در آن می تواند با آسمان و زمین پیوند و ارتباط داشته باشد در عالم مجازی اثر فرهنگ کم و کمتر می شود یا فرهنگی مناسب جهان مجازی قوام می یابد. با پدید آمدن این فرهنگ نسبتی که تاکنون میان تفکر و فرهنگ و معاش وجود دانش معکوس می شود. از این پس فرهنگ و تفکر تابع عادات زیستن در عالم مجازی است.

مسائل ادبیات و فرهنگ و ورزش و انتشارات و باصطلاح رسانه ها (که بدرستی نمی دانم لفظ رسانه از کجا آمده و چرا و چگونه مقبول همگان قرار گرفته است. رسانه در لغت چنانکه در فرهنگ فارسی معین آمده است بمعنی حسرت و افسوس و تأسف است. این لفظ بندرت در زبان بکار می رفته است. شاید لفظ شایع جدید را بقیاس با ماله و تابه ساخته اند.) چندان دشوار است که حتی اندیشه طرح آنها خاطرها و اذهان را پریشان می سازد. جهان اطلاعات و جامعه رسانه ای بیک اعتبار جامعه فرهنگی است. مشکل اینست که نمی دانیم و نمی توانیم فکر کنیم که فرهنگش چیست. پاسخ آسان و مشهور اینست که روزنامه و کتاب و کامپیوتر و رادیو و تلویزیون و فیلم و دوربین و وسائل و ظروفی هستند که ما هرچه بخواهیم در آنها می ریزیم و هر پيامی را به واسطه آنها می رسانیم. بزرگترین حسن این جواب آرام بخش بودن آنست و شاید این بزرگترین حسن تنها حسن آن باشد! البته وقتی در قلمرو مفاهیم بسر می بریم این پاسخ درست است ولی بمحض اینکه در صحنه تاریخ پا بگذاریم سخن یا به زبان دیسکورس (گفتار و گفتمان و هیچ تعبیر دیگر فارسی نمی نویسم زیرا این تعبیرها با گفته و تعبیر و قول و زبان و . . . اشتباه می شود و می دانیم که در عرف و شهرت اینها را وسیله تفهیم و تفاهم می انگارند ولی دیسکورس زبان متناسب با گویش است و به آسانی در گوشها می نشیند و می گیرد) ادا می شود یا مهجور می ماند و خواننده و شنیده نمی شود. دیسکورس زبان قدرت است و در و دیوار جهان در کارند که همه به این زبان سخن بگویند و به این زبان بنویسند. اولین اشتباهی که ممکن است در فهم این نکته پیش آید اینست که زبان قدرت را زبان اهل قدرت و قدرتمندان بدانند. بی تردید قدرتمندان زمان از زبان قدرت سود می برند اما آنها صاحب این زبان نیستند و آن را در اختیار ندارند بلکه به آن تسلیم شده اند. زبان قدرت زبانی است که عین قدرت است نه اینکه قدرت را از بیرون کسب کرده باشد. این زبان لازم نیست که زبان فصاحت و بلاغت باشد چنانکه گاهی آشفته و شلخته و هرزه هم می شود. زبان فعلی ما در افت و خیز دیسکورس شدن قدری دچار ضعف و پریشانی شده است. می دانید چرا دیروزیهایی که تا کلاس ششم ابتدایی درس خوانده بودند فارسی را درست می نوشتند و امروزها از دانشگاه هم که بیرون می آیند شاید از نوشتن چند سطر فارسی درست ناتوان باشند؟ در نامه های اداری نظر کنید. ببینید در صد نامه چند نامه بی غلط پیدا می کنید. فکر می کنید که اگر ساعات درس دستور زبان را بیشتر کنند همه فارسی دان و درست نویس می شوند؟ نه، گناه از دانش آموزان و دانشجویمان و کارمندان نیست. زبان سرکشی می کند و روی آشنایی نشان نمی دهد. زبان خشمگین و برآشفته است زیرا آهنگ قدرت دارد و به آن نمی رسد. این زبان عین فکر و آئینه فرهنگ است. اگر حوزه های مهم فرهنگ را سینما و تلویزیون و روزنامه و مدرسه و دانشگاه و کامپیوتر و ورزش بدانیم در نظر اول هر یک از اینها را ماهیتی ممتاز و صاحب صفاتی خاص می شناسیم. در مدرسه و دانشگاه، علم و آموزش اصل است. سینما و تلویزیون نام هنر دارند یا به هنر می پردازند. روزنامه و کامپیوتر هم اطلاع رسانی می کنند اما ورزش ضامن سلامت تن و روان و سالم ترین تفنن و تفریح است و شاید با آن روح جوانمردی نیز تقویت شود. ما عادت کرده ایم که وقتی محصول آموزش و تربیت مدرسه و دانشگاهمان خوب از آب در نمی آید گناه را به گردن رویش آموزش و آموزگار و نبودن وسائل بپردازیم یا عیب های ورزش و روزنامه و ارتباطات را به صاحبان رسمی آنها و بطور کلی به عوامل بیرونی نسبت دهیم. مهم اینکه همه هم این قبیل توجیحات را می پذیرند زیرا پیداست که مثلاً مدرسه آموزش و آموزگار خوب و وسائل مناسب می خواهد و اگر این وسائل نباشد کار لنگ می شود. روزنامه بد را هم صاحبش بد کرده

است و اگر نوشته خوب در آن می آورد روزنامه اش خوب می شد و مگر این حرفها روشن و بدیهی نیست؟ ولی مهم اینست که چرا این وسائل فراهم نمی شود و اگر بشود آیا فکر می کنیم که دیگر مشکلی نمی ماند. ما وقتی می شنویم علم به اطلاعات علمی تکنیکی تبدیل شده و ما در عصر فناوری اطلاعات بسر می بریم باد در غبغب می اندازیم و فخر می فروشیم و حتی شاید خدا را شکر کنیم که در عصر کمال و ترقی علم که همان عصر فناوری اطلاعات باشد به دنیا آمده ایم گویی مقصد وجود آدمی بهره مندی او از تلفن همراه و اینترنت و . . . است. این خرسندیها و مفاخرتها بیهوده و بی وجه هم نیست بشرط اینکه بدانیم علمی که به فناوری اطلاعات مبدل شده است به راه خود می رود و کار خود می کند و ما را نیز با خود به جایی که نمی دانیم کجاست و در آنجا بر سرمان چه می آید می برد. خوشنا به حالمان. می گوئیم تلویزیون نسبت به مضمون برنامه هایش بی طرف است. چرا نمی بینیم که یا بی طرف نیست و اگر بی طرف بود بی تأثیر و بی مشتری است. می توان ذکر و ورد و دعا و نیایش را به تلویزیون برد و آنجا را متبرک کرد و به زیور کلمات قدسی آراست اما اهل ذکر و فکر خلوت خود را دارند و در آن خلوت تلویزیون و کامپیوتر راهی ندارد و هیچکاره است.

روزنامه و تلویزیون نه فقط آراء همگانی بلکه فلسفه و فکر و هنر و سیاست را در اختیار گرفته اند. اینها همه باید با موازین ایدئولوژیک تطبیق داده شوند تا اگر با آن موازین نمی سازند سر جای خود نشانده شوند. مرزهای آزادی خیلی محدود نیست اما مثلاً فلسفه نباید با مسلمات و مشهورات سیاسی و ایدئولوژیک مخالف باشد و علم هم نمی تواند به اصول اساسی جهان موجود و احیاناً به مقدسات سیاسی عصر فارغ از امر قدسی، تعرض کند یعنی گاهی علم هم که قوام و تاج این عالم است حق بی احتیاطی ندارد و مطلق المعنان نیست.

در مورد ورزش چه بگوئیم؟ ورزش به زبان دیسکورس چه ربطی دارد؟ سخن از ربط و بی ربطی مگوئیم.

جهان چون خال و خط و چشم و ابروست      که هرچیزی بجای خویش نیکوست

مگر می توان فوتبال را از جهان کنونی حذف کرد؟ می گویند نه نمی توان حذف کرد و چرا حذف کنیم بلکه می پرسیم که چرا فوتبال به این درجه از اعتبار و اهمیت رسیده است. معمولاً می پندارند که چون فوتبال را دوست می داریم و تماشا می کنیم اهمیت یافته و بهمین جهت حذف شدنی هم نیست. البته لازمه بودن فوتبال اینست که کسانی آنرا دوست بدارند و تماشا کنند. در این نکته هم شک نیست که فوتبال با زندگی همه مردم جهان درآمیخته است و به تعبیری جزئی از جهان ما و جلوه ای از آنست. چون چنین است فوتبال اینهمه هواخواه دارد نه اینکه چون مردمان فوتبال را دوست می دارند یک عنصر مهم در زندگی عمومی شده باشد. فوتبال فقط یک بازی نیست بلکه میدان قدرت و سیاست و تجارت و آدم فروشی است و عجیب نیست که همه به فکر افتند که از آن بهره برداری کنند و بخواهند همراه آن به مقصد خویش بروند. بهره برداری از فوتبال و ورزش بطور کلی در مواردی ممکن و میسر است. آنها که با گردش زمان و جهان می گردند امکانهای بیشتر دارند اما کسانی که حال و هوای این جهان را نمی شناسند یا آن را به چیزی نمی گیرند چه بهره ای از آن می توانند ببرند. می ماند کسانی که این جهان را می شناسند و می دانند که از کوره راههای موجود در آن می توانند راهی به بیرون بیابند.

فوتبال زمان ما گرچه در عین حال وجهی از قدرت و سیاست و تجارت و بازی است اگر با نظر وجودین و وحدت شناس منظور شود جلوه ای از فرهنگ جهان کنونی است. درست است که فوتبال یک تجارت پر سود است و هرگز آدمها را در دوران برده داری به بهای گزافی که اکنون می فروشند نمی فروختند و نمی خریدند اما تجارت و سود تنها حقیقت و غایت فوتبال نیست و اگر بود در بعضی کشورها حکومتها مبالغ گزافی برای فوتبال هزینه نمی کردند و صدها میلیون نفر با گذشتن یک توپ از خط دروازه اندوهگین و گریان یا شاد و دست افشان نمی شدند. ما با تماشای فوتبال صرفاً اوقات فراغت خود را نمی گذرانیم بلکه به فوتبال بیشتر از آن جهت نیاز داریم که وجود ما را با جهان بازی تکنیک سازگار می سازد. بازی تکنیک برای کسانی که با عالم تکنیک بیگانه اند سرگیجه آور است ولی فوتبال که هم بازی است و هم تکنیک ما را مهیا می سازد که در گردونه تکنیک قرا رخود را حفظ کنیم.

می بینیم که فوتبال دیگر صرف ورزش و بازی و تماشا نیست هرچند که بازیکن فوتبال ورزشکار است و فوتبالیست ها در میدان بازی می کنند و تماشاگران تماشاگر بازی اند ولی این تماشاگری با تماشاگری یونانیانی که در المپ به تماشای المپیاد می رفتند تفاوت دارد چنانکه پهلوانان المپ هم صفت و مقامی غیر از نامداران فوتبال دارند و بهره برداری سوداگران از بازیهای المپ هم با بهره برداری از فوتبال کاملاً متفاوت بود. آنجا قهرمانان به افتخار می رسیدند و تماشاگران را شاد می کردند؛ فروشندگان هم کالاهای خود را می فروختند. با اینکه در کار هیچیک از سه گروه شائبه ای نبود یونانیان تماشاگران را برترین گروه می دانستند زیرا که در رفتن به المپ سودای هیچ سودی نداشتند و صرفاً برای تماشا می رفتند. فوتبال هم تماشاگر و بازیکن دارد و سودهای کلان از آن عاید می شود و برای دیدن آن هم دیگر به المپ نباید رفت بلکه بدون هیچ تکلفی به خلوت خانه می آید و هزار سودا با خود می آورد به این جهت است که می گویند فوتبال فرهنگ است.

ما که همه به مدرسه رفته ایم یا می رویم؛ برنامه های تلویزیون را می بینیم؛ روزنامه می خوانیم و مسابقات ورزشی را تماشا می کنیم و با کامپیوتر سرگرم می شویم کار عبث نمی کنیم بلکه درس می آموزیم و وقت فراغت را می گذرانیم و احیاناً آموزش و تفریح را توأم می کنیم اما یک لحظه درنگ کنیم و از خود بپرسیم اگر این کارها را نکنیم چه کنیم و آیا می توانیم راه دیگر برگزینیم و کار دیگر بکنیم؟ اینها همه لازمه زندگی ما شده است یا بزودی خواهد شد. ما گاهی در مقام تعارف با خود و شاید با نظر رمانتیک و ایدال بین فرهنگ را مقام آزادی و اختیار می خوانیم و چون به ذات خود نظر می کنیم در برابر علم و تکنیک و ورزش و همه رسوم و آداب خود را آزاد می یابیم و به این اعتبار در هر تاریخ و زمانی که باشیم می توانیم «سرخوش گیریم و راه مجانیت در پیش» اما اگر در مقام ذات، این امر ممکن باشد، مجال تاریخ دست و پاگیر است. ما ناگزیریم درسهای مدرسه و نوشته های روزنامه و گفتارها و تصاویر رادیو و تلویزیون و مجازهای کامپیوتر را مصرف کنیم. ما بجایی رسیده ایم که به مصرف فرهنگ هم نیاز پیدا کرده و این مصرف عادتیمان شده است و در این مصرف کردن از اسراف هم ایبایی نداریم.